


## An Investigation of the Role of Reason in the Perfection of Human Being According to Pope John Paul II

 **Mohajer Mahdavi-Rad** / Assistant Professor of the Department of Education, School of Economics and Management, Khorramshahr University of Marine Sciences and Technologies [ali1945reza@kmsu.ac.ir](mailto:ali1945reza@kmsu.ac.ir)

**Sayed Ali Hassani Amoli** / Associate Professor, Department of Religions, IKI

[hasani@iki.ac.ir](mailto:hasani@iki.ac.ir)

**Received:** 2024/05/30 - **Accepted:** 2024/09/05


### Abstract

There are different parameters in religions to help their followers reach perfection. Christianity emphasizes on faith; but Pope John Paul II considers reason equivalent to faith in discovering the truth, in order to honor reason as an effective parameter of perfection. This article tries to investigate the role of reason in the perfection of human being from the Pope's point of view by examining the Catholic scriptures, the Pope's statements and church documents using a descriptive-analytical method. Reason strengthens faith and creates perfection in human through knowledge of the origin of universe and its attributes. In addition to knowing the principles derived from reason or faith, achieving perfection requires a kind of loyalty as well- in the form of moral life. This ethical life requires the knowledge of good, which is realized through reason. Reason conceptually understands absolute goodness. Reason regulates the judgments of one's inner commitment, by means of conscience, to do good. The intellect also understands the need to regulate actions based on heavenly goodness. The Catholic Church's perfection is achieved by returning to the original holiness, and reason contributes to achieving this holiness by influencing its external dimensions - the external harmony between human and the other creatures. Reason has anthropological limitations regarding the inner dimension, and despite the Pope's effort to honor the position of reason in perfection, it is still a place of doubt.

**Keywords:** perfection, reason, absolute goodness, conscience, Pope John Paul II.

نوع مقاله: پژوهشی

## بررسی نقش عقل در کمال انسان از نظر پاپ ژان پل دوم

مهاجر مهدوی راد  / استادیار گروه معارف دانشکده اقتصاد و مدیریت دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر

سیدعلی حسنی آملی / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی \*

ali1945reza@kmsu.ac.ir

hasani@iki.ac.ir

دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵

### چکیده

در ادیان برای رسیدن به کمال مؤلفه‌های مختلفی وجود دارد. تأکید مسیحیت بر ایمان است؛ اما پاپ ژان پل دوم در جهت ارج نهادن به عقل به‌عنوان مؤلفه مؤثر در کمال، آن را همتای ایمان در کشف حقیقت می‌داند. مقاله حاضر به‌روش توصیفی - تحلیلی با بررسی متون مقدس کاتولیک، بیانات پاپ و اسناد کلیسا، درصدد بررسی نقش عقل در کمال انسان از نظر پاپ است. عقل از طریق شناخت مبدأ و صفاتش باعث تقویت ایمان و ایجاد کمال در انسان می‌شود. رسیدن به کمال، علاوه بر شناخت گزاره‌های عقلی یا ایمانی، نیاز به نوعی وفاداری - در قالب زندگی اخلاقی - دارد. لازمه آیین زندگی اخلاقی، شناخت خیر است که از طریق عقل تحقق می‌یابد. خیر مطلق مفهوماً توسط عقل درک می‌شود. التزام درونی برای عمل به خیر توسط وجدان است که عقل داورهای آن را تنظیم می‌نماید. همچنین عقل لزوم تنظیم اعمال بر اساس خیر برین را درک می‌کند. کمال کاتولیک بازگشت به قداست اولیه بوده و سهم عقل در کسب این قداست، تأثیر بر بعد بیرونی قداست - هماهنگی بیرونی میان انسان و مخلوقات - است. در بعد درونی، عقل دچار تنگنای انسان‌شناسانه است و با وجود تلاش پاپ برای ارج نهادن به جایگاه عقل در کمال، همچنان محل تردید است.

کلیدواژه‌ها: کمال، عقل، خیر مطلق، وجدان، پاپ ژان پل دوم.

ادیان برای رسیدن به غایت خویش (کمال بشر)، مؤلفه‌های مختلفی در بعد انسان‌شناسی، از جمله عقل و گرایش‌ها را مد نظر قرار می‌دهند. مسیحیت برای کمال انسان، بیشتر بر بعد ایمان تکیه می‌نماید؛ اما پاپ ژان پل دوم عقل را همتای ایمان در رسیدن به حقیقت دانسته و تلاش خویش را در جهت تبیین و ارج نهادن عقل به‌عنوان یک مؤلفه مؤثر در کمال به‌کار برده است. مقاله حاضر درصدد بررسی نقش عقل در کمال انسان از نظر پاپ ژان پل دوم است. ضرورت تحقیق از آن جهت است که مذهب کاتولیک در میان مسیحیت بیشترین پیروان را دارد و پاپ به‌عنوان بیان‌کننده موضع رسمی کلیسا می‌تواند بیانگر جدیدترین مواضع این مذهب در رابطه با عقل و جایگاه آن در کمال انسان باشد؛ همچنین هرچه کمال مطرح‌شده در یک دین ابتدا یا اتکای بیشتری بر عقل داشته باشد، آن کمال را جهانی، همگانی و قابل دسترس برای همه مخاطبان قرار می‌دهد و میزان قوت یک دین را می‌توان از طریق میزان مبتنی بودن کمال آن دین بر عقل به‌دست آورد.

مسئله عقل و قلمرو تأثیر آن در کمال انسان، از مسائل مورد اختلاف در مسیحیت است. آگوستین بر فیض و ایمان تأکید دارد (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۵۲۵). شورای دوم واتیکان بر تأثیر عقل بر ایمان به‌شکل ایجابی تأکید می‌نماید. پاپ ژان پل دوم در بیان رسولی «عقل و ایمان»، به تأثیر متقابل عقل و ایمان اذعان می‌کند (Paul II, 1998). در خصوص پاپ و بیان رسولی او درباره تأثیر عقل در کمال انسان تحقیقی پیدا نشد؛ تنها مقاله «عقل و ایمان از دیدگاه ملاصدرا و پاپ ژان پل دوم»، نوشته آقای محسن پورمحمد، یافت شد. در مقاله مذکور به نقش عقل و ایمان از نظر پاپ و ملاصدرا پرداخته شده و این نتیجه به‌دست آمده است که در حوزه اسلام، اصول بنیادین دین با عقل ثابت می‌شود؛ اما در مسیحیت، نه‌تنها اصول دین، بلکه بسیاری از آموزه‌های آن از عقل بی‌بهره بوده و بر رازواری تأکید شده است. این تحقیق به بحث نقش عقل در ایمان از نظر ملاصدرا پرداخته است که محل بحث ما نیست. از آنجاکه مقاله حاضر درصدد بیان نقش عقل در کمال است، به‌نظر می‌رسد که با مقاله مذکور هم‌پوشانی ندارد. نوآوری مقاله حاضر عبارت است از: بررسی نقش عقل در مؤلفه‌هایی مانند وجدان، خیر، خیر برین و همچنین بررسی و تحلیل مبانی پاپ در این مسئله. اینکه نقش عقل در شناخت خدا و خیر و خیر مطلق چیست و نقش وجدان در کمال انسان و تأثیر عقل بر وجدان چیست، سؤال‌های فرعی هستند که پاسخ به آنها ما را به پاسخ به سؤال اصلی، یعنی «نقش عقل در کمال انسان از نظر پاپ کدام است»، خواهد رساند.

در این مقاله پس از مفهوم‌شناسی عقل و کمال، به بیان دیدگاه پاپ ژان پل دوم درباره نقش عقل در کمال انسان پرداخته می‌شود و قلمرو عقل در ساحت بینش‌دهی، معرفت نسبت‌به‌خیر، خیر مطلق و تأثیر آن بر وجدان بررسی می‌گردد. پس از آن به بررسی و نقد نقش عقل از دیدگاه پاپ بر اساس مبانی مسیحیت کاتولیک پرداخته می‌شود و درنهایت نتیجه‌گیری بحث مطرح خواهد شد.

## ۱. مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به بحث تأثیر عقل بر کمال، به مفهوم‌شناسی عقل و کمال می‌پردازیم.

### ۱-۱. عقل

یکی از قوای نفس (Aquinas, 1963, v.11, p.147) عقل است؛ نیرو و قوه‌ای روحی و شناختی که به‌وسیله آن انسان عملیات ذهنی یا شناختی انجام می‌دهد (New Catholic Encyclopedia, 2003, v.7, p.505). این قوه وظیفه تعقل و تفکر (Paull II, 1998)، تجزیه و ترکیب (Leo X III, 1879, p.16)، تعریف و ادراک، و استدلال و حکم (New Catholic Encyclopedia, 2003, v.7, p.508) را داراست. بنابراین می‌توان عقل را قوه‌ای از نفس دانست که عملیات ذهنی و شناختی انسان را که عبارت‌اند از ادراک، استدلال و حکم، انجام می‌دهد.

### ۱-۲. ایمان

ایمان از نظر پولس، «اعتماد به چیزهای امید داشته‌شده و برهان چیزهای نادیده است» (عبرانیان ۱۱: ۱). عنصر اصلی ایمان در این تعریف، اعتماد است؛ همچون اعتماد حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام؛ چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام بر اساس اعتماد به خداوند به‌سوی مکانی که نمی‌دانست کجاست، حرکت کرد (عبرانیان ۱۱: ۱۷) و حضرت مریم علیها السلام نیز بشارت جبرئیل را با اعتماد پذیرفت (لوقا ۱: ۳۷-۳۸).

از نظر کلیسا، آنچه انسان از وحی خداوند لازم داشته، توسط پسر خدا و در او گفته شده است: «مسیح پسر خدا که انسان شد، کلمه واحد کامل و بی‌مانند پدر است. پدر در او همه چیز را گفته است و کلمه دیگری به‌جز این کلمه نخواهد بود» (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۶۲). از این جهت، اعتماد به وحی خداوند همان ایمان به مسیح است. در شورای لاتران، ایمان به تثلیث بدین‌گونه اعلام می‌شود:

ما قاطعانه ایمان داریم و بی‌قید؛ و اقرار می‌کنیم که خدای یگانه حقیقی، ازلی، نامتناهی و تغییرناپذیر، ادراک‌ناشدنی، قادر مطلق و وصف‌ناپذیر، پدر و پسر و روح‌القدس، یعنی در واقع سه شخص، اما در وجود واحد، جوهر واحد یا ذات بسیط مطلق وجود دارد (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۹۸).

ایمان فیض الهی است (ر.ک: متی ۱۶: ۲۴؛ غلاطیان ۱: ۱۵). ایمان عطیة خدا و فضیلتی فراطبیعی است که او القا کرده است (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۸۳). در ایمان، انسان عقل و ارادة خود را به‌شکل کامل تسلیم ارادة الهی می‌نماید (ر.ک: کولسیان ۱: ۱۵؛ اول تیموتائوس ۱: ۱۷؛ یوحنا ۱۵: ۱۴-۱۵) و پذیرش محتوای وحی، بر اساس اعتماد به خدایی است که نه گمراه می‌کند و نه گمراه می‌شود (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۸۴).

### ۱-۳. کمال

کمال (Perfect) به‌معنای تمام یا به‌طور کامل ساختن است (Twomey, 1958, p.152). این واژه برای بیان کردن حالت اتمام یا کامل کردن است و در موردی استفاده می‌شود که کاری تکمیل یا به حد کمال رسانده شود (Twomey, 1958, p.1582). آکویناس «کمال» (Perfect) را به‌معنای «به‌طور کامل ساختن چیزی» می‌داند (Aquinas, 1963, v.2, p.49). کامل شدن انسان، رسیدن به بالاترین نقطه کمال اوست. از آن جهت که خداوند قدوس است (لاویان ۸: ۲۱)، اقتضای قدوس بودن او این است که از آنچه گناه و شر است، متنفر باشد؛ چراکه چنین چیزی مخالف قداست اوست (New Catholic Encyclopedia, 2003, p.8). از این جهت، خداوند از بنی‌اسرائیل

می‌خواهد که چون من خدای مقدس هستم، شما نیز باید مقدس باشید (لاویان ۲۶: ۲۰). شورای ترنت انسان نخستین را دارای قداست (Holiness) و عدالت (ustice) معرفی می‌نماید که این دو توسط گناه نخستین از میان رفت (General Council of Trent, 1848, p.21). بنابراین لازم است که برای رسیدن به کمال و سعادت نهایی، قداست و عدالت نخستین را بازیابی نمود. این عدالت و قداست عبارت‌اند از: هماهنگی انسان از درون با خداوند و از برون با مخلوقات و جهان (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۱۳۸). کل این هماهنگی عدالت اولیه، با گناه نخستین از دست رفت (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۱۳۹). آدم با گناه نخستین، طبیعت گناه را برای بشر به‌ارث گذاشت (اوغسطينس، ۲۰۰۷، ج ۲، ص ۱۵۶)؛ گناهی که باعث از بین رفتن شأن و مقام نخستین انسان و بنابراین سقوط او شد. سرشت بشر از نظر آگوستین، متزلزل، ضعیف و سردرگم است و عقل او ضعیف و تاریک شده (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۸۱). بنابراین لازمه رسیدن به سعادت و کمال، یافتن قداست یا عدالت اولیه است.

یکی از تعبیرات پرکاربرد در مورد سعادت و کمال مسیحی در مسیحیت غربی، اتحاد با خدا (هینلز، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۵۷) یا اتحاد با مسیح است. منظور از اتحاد با خدا یا مسیح این است که شخص به‌وسیله ایمان به مسیح و محبت به او، با خدا و مسیح یکی می‌شود؛ به این معنا که خداوند در آنان ساکن می‌شود و آنان در مرگ، قیامت، حیات و مسکن گزیدن مسیح در آسمان سهیم می‌شوند (المسکین، ۱۹۹۰، ج ۲، ص ۸۵۵).

## ۲. نقش عقل در کمال انسان از نظر پاپ

در مسیحیت بر ایمان تأکید فراوانی شده است و کلیسا نجات را در گرو ایمان معرفی می‌نماید (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۸۶). از نظر کلیسای کاتولیک، نفس انسان نه‌تنها از جهت تأثیر حواس و خیال، بلکه از جهت امیال شر ناشی از گناه نخستین، مشکلاتی در شناخت حقایق دارد (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۵۸). راه برون‌رفت از تیرگی شناخت و رسیدن به کمال، شناخت حقیقت است: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد می‌کند» (یوحنا ۸: ۳۲). پاپ معتقد است که عقل همتای ایمان در شناخت حقیقت است. در پیش رو به بررسی نقش عقل در کمال انسان در بعد شناخت حقیقت خواهیم پرداخت.

### ۲-۱. شناخت حقیقت از طریق عقل

پاپ میل به حقیقت‌جویی را ویژگی‌ای می‌داند که همه انسان‌ها از آن برخوردارند و ایمان و عقل را دو وسیله جهت صعود به‌سوی حقیقت می‌داند (Paul II, 1998) وی به‌پیروی از سخن پولس معتقد است که انسان به‌وسیله عقل و از راه تأمل در آفرینش می‌تواند به وجود خداوند علم یابد (Paul II, 1998, p.19). استدلال وی بر این مطلب، سخن پولس است: «زیرا که چیزهای نادیده‌او، یعنی قوت سردمی و الوهیتش، از حین آفرینش عالم به‌وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد» (رومیان ۱: ۲۰). از نظر پاپ، به‌وسیله عقل بشر می‌توان کتاب طبیعت را که اولین مرحله مکاشفه الهی است، شناخت و از این طریق به شناخت خالق رسید (Paul II, 1998). عقل انسان با مشاهده مخلوقات به‌عنوان معلول، به وجود علت که خالق جهان است، پی می‌برد. درواقع، عقل طبیعی انسان می‌تواند از رهگذر حواس و بررسی محسوسات و تجربه‌های حسی ناشی از آنها، خداوند را اثبات نماید: «این کار می‌تواند با بررسی آثار و مخلوقات خدا انجام

شود» (ژیلسون، ۱۳۶۶، ص ۸۰). پاپ با استفاده از سخن پولس (رومیان ۱: ۲۰) اذعان می‌کند که این متن به معنای پذیرفتن ظرفیتی است که تقریباً از محدودیت‌های طبیعی عقل فراتر رفته است؛ به این معنا که «ته‌تنها از لحظه‌ای که می‌تواند به طور انتقادی بر داده‌های حواس تأمل کند، به دانش حسی محدود نمی‌شود، بلکه عقل می‌تواند با گفت‌وگو در مورد داده‌های ارائه‌شده توسط حواس، به علتی برسد که منشأ همهٔ محسوسات است» (Paul II, 1998, p.22). در واقع، این شناخت عقل نسبت به خدا، همان درک قانون علیت توسط عقل است که از وجود معلول و مخلوق به وجود خالق پی می‌برد.

علاوه بر شناخت اصل وجود خداوند به وسیلهٔ عقل طبیعی، می‌توان برخی از صفات خداوند را شناخت. یکی از ویژگی‌های عقل، تجرید و تنزیه و تعمیم است. عقل از طریق معرفت‌های حاصل شده از مشاهدات و تجرید آنها و تنزیه و سلب موارد نقص - که در موجودات ممکن وجود دارد - صفات سلبی خداوند را درک می‌کند؛ به این معنا که با این گونه سلب‌ها و تجریدها می‌توان به این معرفت نائل شد که مثلاً خداوند جسم نیست و زمان یا مکان ندارد. علاوه بر آن می‌توان برخی صفات ایجابی خداوند - از جمله علم، قدرت و اراده - را فهم نمود (ژیلسون، ۱۳۶۶، ص ۸۱). بنابراین با عقل طبیعی، شناخت خداوند و صفاتش قابل حصول است.

آیا شناخت خداوند که از طریق حواس و وجود مخلوقات ایجاد می‌شود، همان حقیقتی است که باعث کمال و آزاد شدن انسان است؟ آکویناس معتقد است که دانش حاصل شده از طریق علم، و معرفت حاصل شده از ایمان، از آنجایی که از یک منبع سرچشمه می‌گیرند، باهم تضادی نخواهند داشت (ر.ک: سر و پالی راد، ۱۳۷۶، ص ۱۵۴). پاپ نیز قائل به عدم تعارض میان این دو است و معتقد است که هر دو به یک حقیقت منتهی می‌شوند. حقیقت واحد، از طریق عقل با مطالعهٔ کتاب طبیعت و از راه ایمان و حیانی قابل دسترسی است. هرچند روش رسیدن به این حقیقت متفاوت است، اما در نهایت یک حقیقت را نشان خواهند داد (Paul II, 1998, p.33). پس، از آن جهت که حقیقت وحدت دارد، هر دو حقیقت می‌توانند کمال بخش باشند. از نظر پاپ، همان گونه که بازگشت صحت قضایا در علم به اصل عدم تناقض است، در مکاشفه نیز این وحدت از طریق بازگشت همهٔ مسائل به یک حقیقت است و آن اینکه نشان دهد خدای آفرینش و خدای نجات یکی است و این خدایی موجه و قابل فهم است (Paul II, 1998, p.34)؛ یعنی خداوند نظم طبیعی چیزهایی را که دانشمندان با اطمینان به آن اعتقاد دارند، ایجاد و تضمین می‌نماید. این خدا همان خدای تاریخ نجات است که حقیقت را برای نجات انسان از طریق مکاشفه روشن می‌کند. پس خداوند یک مرتبه از طریق کتاب تکوین و طبیعت و نظم موجود در مخلوقات فهم می‌شود که توسط عقل طبیعی صورت می‌گیرد؛ یک مرتبه هم در قالب حقیقت و حیانی و به وسیلهٔ ایمان درک می‌شود. این حقیقت از طریق ایمان و مکاشفه، خود را به عنوان پدر خداوند عیسی مسیح نشان می‌دهد. این وحدت حقیقت، طبیعی و آشکار به شکل زنده و شخصی در مسیح تجسم می‌یابد. پولس این حقیقت را یادآوری می‌نماید که حقیقت در عیسی مسیح است (ر.ک: افسسیان ۴: ۲۱). در واقع، مسیح کلمهٔ ابدی خداوند است و همه چیز در او آفریده شده و او کلام مجسم است که با تمام هستی خویش (Vatican Council II, 1992, p.4) پدر را ظاهر می‌نماید (یوحنا ۱: ۱۸). نقطهٔ جمع میان عقل طبیعی و معرفت ایمانی به حقیقت، این گونه خواهد شد که عقل طبیعی انسان در جست‌وجوی حقیقت نخستین است، بدون آنکه آن را بشناسد (اعمال ۱۷: ۲۳). از طریق عقل

طبیعی، به علت نخستین اذعان می‌شود؛ ولی مصداق آن را نمی‌توان از طریق عقل طبیعی شناخت. در اینجا، وحی و مکاشفه اذعان می‌کند که تنها این حقیقت از راه مسیح قابل یافتن است؛ چراکه آنچه در مسیح آشکار شده، حقیقت کامل (ر.ک: یوحنا ۱: ۱۴-۱۶) هر چیزی است که در مسیح و از طریق او خلق شده است (کولسیان ۱: ۱۷-۱۸)؛ یعنی تجسم حقیقت کامل، در مسیح است که هم عقل به دنبال آن است و هم ایمان. پس عقل به‌مدد وحی، کمال نهایی خود را تنها در حقیقت نهایی، که همان وجود عیسی علیه السلام است، می‌یابد (Paul II, 1998, p.34).

حاصل آنکه عقل طبیعی انسان می‌تواند خداوند را به‌عنوان علت مخلوقات بشناسد و صفات حضرتش را انتزاع نماید. همچنین عقل طبیعی علت نخستین را مفهوماً درک می‌کند؛ اما شناخت مصداقی این حقیقت از طریق مکاشفه و وحی خواهد بود.

## ۲-۲. عقل زمینه‌ساز و تبیین‌گر ایمان

شورای واتیکانی اول راه نجات را ایمان می‌داند (Pius, 1872. P.4). پاپ معتقد است که عقل راه رسیدن به ایمان را آماده می‌کند (Paul II, 1998, p.38). عقل با استدلال و منطق فلسفی و از راه کشف خطاهای استدلال برضد ایمان کاتولیک، نشان‌دهندهٔ عدم مغایرت ایمان مذهب کاتولیک با عقل است (Paul II, 1998, p.38). کلیسا اذعان دارد که انسان با عقل طبیعی و بر اساس آثار خدا می‌تواند به‌طور یقینی خدا را بشناسد: «اما نظام معرفتی دیگری هست که آدمی با قوای طبیعی خودش نمی‌تواند به آن برسد و آن، نظام وحی الهی است» (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۶۰). عقل طبیعی در شناخت محتوای ایمان - که برهان بر امور نادیده می‌باشد - ناتوان است؛ از این‌رو از عقل خواسته نشده است که دربارهٔ مفاد ایمان حکم نماید؛ چراکه از آن ناتوان است و کارکرد عقل نیست (Paul II, 1998, p.42)؛ بلکه کارکرد عقل، بیشتر یافتن معنا و کشف توضیحاتی است که ممکن است به همه اجازه دهد تا به درک خاصی از محتوای ایمان برسند (Paul II, 1998, p.42). محتوای ایمان، از جمله راز تثلیث و تجسد، از امور مافوق‌طور و کارکرد عقل است؛ از این جهت برای ایمان به آنها به حجیت و مرجعیت خداوند استناد می‌شود، نه استدلال عقلی (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۸۴). فراهم کردن بستر ایمان از طریق عقل طبیعی به این شکل است که عقل انسان توانایی اثبات وجود خداوند را دارد؛ همچنین می‌تواند صفات اصلی خداوند، مانند قدرت و الوهیت خدا را نشان دهد. از این‌رو عقل اساس ایمان را که شناخت خدا و صفاتش است، مستدل می‌نماید و وحی را معتبر می‌کند. پاپ معتقد است که اگر نتوان از عقل و تبیین عقلی برای تبیین ایمان استفاده نمود، ایمان حالت خرافات و افسانه خواهد داشت و فقط تجربه و احساس باقی می‌ماند. اگر ایمان را نتوان به‌وسیلهٔ استدلال عقلی تبیین نمود، ایمان دیگر جهانی نخواهد بود (Paul II, 1998, p.48)؛ چراکه زبان مشترک همهٔ انسان‌ها زبان عقل و استدلال عقلی است که مبنای پذیرش حقیقت است. عقل همگام ایمان می‌شود تا ایمان این توان را بیابد که تبیین و دفاع و توسعهٔ خویش را با زبان جهانی عقل و استدلال بیان نماید (Paul II, 1998, p.66). البته همان‌گونه که گفته شد، منظور از استدلال عقلی برای ایمان، اثبات اصل وجود خداوند و صفات او و یافتن معنا و کشف توضیحاتی است که ممکن است به همه اجازه دهد تا به درک خاصی از محتوای ایمان برسند (Paul II, 1998, p.42). بنابراین می‌توان گفت که عقل از طریق

زبان فلسفه، که از فرآورده‌های عقل است، به الهیات این توان را می‌دهد تا دربارهٔ اصول بنیادی اعتقاد و ایمان مسیحی - مانند خدا، عمل نجات‌بخش او و رابطهٔ بین انسان و خدا - سخن بگوید (Paull II, 1998, p.66) و خلاف عقل نبودن آن را توجیه نماید؛ و از این طریق، بستر و زمینهٔ ایمان و به تبع آن، کمال را فراهم می‌نماید.

### ۲-۳. درک‌کنندهٔ خیر

از نظر پاپ، برای رسیدن به کمال صرفاً فهم گزاره‌ها و مفاهیم ایمان به صورت عقلی و انتزاعی کافی نیست (Paull II, 1998, p.32)؛ همچنین صرفاً حصول معرفت ایمانی به شکل فراطبیعی و از راه فیض (سهرابیان پاریزی و حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۹۷، ص ۱۰) کفایت نمی‌کند؛ بلکه لازمهٔ رسیدن به کمال، حرکت به سوی خیر است. از نظر مذهب کاتولیک، حرکت انسان به سوی خیر، خاستگاه کمال اخلاقی است (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۴۹۲). عهد جدید تعبیرهای مختلفی از خیر را ارائه می‌دهد که مهم‌ترین آنها وعده‌های سعادت است؛ فرارسیدن ملکوت خدا (ر.ک: متی ۴: ۱۷)؛ دیدن خدا (متی ۵: ۸۹) و دخول در آرامش خدا (ر.ک: عبرانیان ۴: ۷-۱۱). «هر یک از سعادت‌ها (وعده‌های سعادت) از منظری خاص، همان خیری را نوید می‌دهند که انسان را به سوی حیات جاودانی میکشاند» (Paull II, 1993, p.16). یکی از کارکردهای این وعده‌ها این است که هدف نهایی اعمال انسان را نشان می‌دهند (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۴۸۲).

از نظر پاپ، برای اینکه انسان به کمال برسد، باید نیکی را انجام و بدی را ترک کند؛ ولی لازمهٔ انجام این کار، توانایی بر تشخیص خیر از شر است (Paull II, 1993, p.42). شایان ذکر است که تشخیص خیر و شر به لطف نور عقل طبیعی امکان‌پذیر است؛ نوری که انعکاس شکوه و جلال خدا در انسان است. پاپ سخن خود را بر سخن آکویناس در تفسیر عبارت مزامیر مبتنی می‌کند؛ آنجا که در مزامیر گفته می‌شود: «قربانی‌های درست بگذارید» (مزامیر ۴: ۵). آکویناس از این فراز استفاده می‌کند که «گویا از نویسندهٔ مزامیر سؤال شده باشد که اعمال درست چیست؟» و نویسندهٔ مزامیر پاسخ می‌دهد که نور صورت تو بر ما امضا شده است (مزامیر ۴: ۶) و به این وسیله دلالت می‌کند که نور عقل طبیعی که به وسیلهٔ آن، خیر را از شر تشخیص می‌دهیم، چیزی جز اثری از نور الهی بر ما، که همان قانون طبیعی است، نمی‌باشد (Aqinas, 1963, p.91). پس ویژگی عقل این است که به وسیلهٔ قانون طبیعی - که از نظر هستی‌شناسی اثری از نور الهی در ماست - می‌تواند خیر را از شر تشخیص دهد. این قانون طبیعی قانون ازلی خداوند است که در موجودات دارای عقل نهفته است. کارکرد این قانون طبیعی این است که انسان‌ها را به سوی فعل و غایت صحیح خود میکشاند (Paull II, 1993, p.44).

بنابراین ارتباط عقل و خیر و کمال به این شکل است که عقل نیکی و بدی را تشخیص می‌دهد و اعمال انسان را به سوی خیر و تعقیب اختیاری آن خیر تنظیم می‌نماید (Paull II, 1993, p.72). عقل به وسیلهٔ نور طبیعی، خیر بودن اوصافی مثل حلم و بردباری، عدالت‌طلبی، رحم‌کنندگی و... و شر بودن آنچه در تناقض با آنهاست را درمی‌یابد و انسان را به سوی تخلق به این صفات و ویژگی‌ها میکشاند؛ صفاتی که تخلق به آنها باعث می‌شود انسان به وعده‌های سعادت که مسیح بشارت داده است (ر.ک: متی ۵: ۳-۱۲)، نائل شود. درواقع، اساس اخلاق نیز چیزی جز تنظیم عقلانی اعمال انسان به سوی خیر (وعده‌های سعادت) و تعقیب اختیاری آن خیر توسط عقل نیست (Paull II, 1993, p.72).



از نظر پاپ، قانون اخلاق طبیعی در قلمرو اهداف و حقوق و وظایفی تعریف می‌شود که با توجه به ماهیت جسمانی و معنوی انسان در نظر گرفته شده‌اند؛ از این رو صرفاً اختصاص به قوانین مادی و فیزیکی ندارد؛ بلکه به‌صورت هنجارهایی با نظم عقلانی هستند که به‌موجب آن، انسان از سوی خالق برای هدایت و تنظیم زندگی و اعمال خود و به‌ویژه استفاده از بدن خود فراخوانده می‌شود (Paull II, 1993, p.50)؛ چراکه زندگی انسان باید بر اساس شأن و منزلت او در نظر گرفته شود، نه صرفاً بر اساس تمایلات طبیعی و خصوصیات فیزیکی انسان (Paull II, 1993, p.50). بر این اساس، عقل به‌عنوان ابزار طبیعی باید تنظیم‌کننده زندگی و اعمال انسان در رابطه با حیات طبیعی و اموری باشد که مطابق شأن انسان است. از آنجایی که قانون طبیعی در ذات طبیعی انسان حک شده (Paull II, 1993, p.50) عقل از طریق این قانون طبیعی آنچه برای تنظیم روابط با دیگران به منظور رسیدن به کمال است را درک می‌نماید: «که همه چیز را در هماهنگی کمال به‌هم پیوند می‌دهد» (کولس ۳: ۱۴). در واقع عقل می‌تواند قانونی را که مبتنی بر طبیعت انسان است، مانند تشکیل خانواده، زندگی اجتماعی، عدالت، خیرخواهی و بردباری، کشف کند و بر روابط انسان با خدا، با خودش یا با سایر مخلوقات خدا حاکم نماید.

هدف زندگی اخلاقی بازگشت به قداست اولیه است که به‌شکل برگرداندن هماهنگی اولیه میان انسان و مخلوقات است تا هماهنگی اولیه و صلح‌آمیز انسان با خالق و با همه آفرینش را بازگرداند و علاوه بر این او را به محبت الهی و خود بکشاند (Paull II, 1993, p.10). در بررسی کمال کاتولیک، انسان قداست اولیه داشته که این قداست هماهنگی میان انسان و خدا و نیز هماهنگی میان انسان و جهان است (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۱۳۸). عقل طبیعی می‌تواند به‌وسیله قانون طبیعی و درک خیر و شر، امور لازم برای ادامه حیات را درک نماید. همچنین بخش برونی قداست را که همان هماهنگی میان انسان و جهان آفرینش است را نیز درک کند و در ایجاد آن مؤثر باشد.

#### ۴-۲. نظم‌دهی افعال به‌سوی خیر برین

گفته شد که عقل خیر و شر انسان را تشخیص می‌دهد و اعمال انسان را در جهت خیر تنظیم می‌نماید. اکنون این مسئله مطرح است که از میان خیرهای مختلف، که عقل آنها را تشخیص می‌دهد، عمل به کدام یک ما را به کمال می‌رساند؟ آیا همه آنها به یک میزان در کمال و رسیدن به سعادت مؤثرند و آیا عقل همه آنچه از خیر برای کمال لازم است، درک می‌نماید تا بتواند اعمال را به‌سوی آنها تنظیم کند. در حکایت مرد جوان ثروتمندی که خود اهل مراعات احکام شریعت بود (متی ۱۹: ۱۷-۲۰)، آمده است که از عیسی علیه السلام می‌پرسد: چه کار خوبی انجام دهم تا زندگی ابدی پیدا کنم؟ (متی ۱۹: ۱۶) گویا وی در جست‌وجوی راهی برای رسیدن به وعده سعادت و زندگی ابدی است. به‌بیان دیگر، عقل او کلیت لزوم انجام عمل خیر برای رسیدن به کمال و زندگی ابدی را درک می‌نماید؛ اما اینکه کدام عمل خیر او را به کمال و زندگی ابدی می‌رساند، محل سؤال شخص است. عیسی علیه السلام در پاسخ او، نسخه‌ای برای کمال ارائه می‌دهد (Paull II, 1993, p.6). از نظر پاپ، عیسی علیه السلام با معطوف کردن ذهن و قلب شخص به‌سوی خیر یگانه و اصلی، خداوند را تنها خیر و در واقع خیر برین معرفی می‌نماید و می‌فرماید: «هیچ کس جز خدا نیکو نیست» (متی ۱۹: ۱۷). از نظر پاپ، چون خداوند خیر است، می‌تواند این سؤال را پاسخ دهد که «چه باید کرد تا زندگی ابدی پیدا کنم؟» (Paull II, 1993, p.6) توجه به این نکته لازم است

که مرد ثروتمند دربارهٔ احکام و قوانین از عیسی علیه السلام سؤال نمی‌کند؛ چراکه او مردی متشرع بوده و احکام را انجام می‌داده است (ر.ک: متی ۱۹: ۱۷-۲۰)؛ بلکه سؤال از کمال و زندگی کامل است (Paul II, 1993, p.7).

به پاسخ مسیح به سؤال مرد ثروتمند بازمی‌گردیم. اینکه عیسی علیه السلام ذهن شخص را به سوی تنها خیر معطوف می‌نماید و می‌فرماید: «هیچ کس جز خدا نیکو نیست» (متی ۱۹: ۱۷)، به این معناست که تا عقل به این مصداق خیر التفات و توجه نداشته باشد، هنوز قدمی در راه کمال برداشته است. لازمهٔ تنها خیر بودن خداوند در این بیان این است که اگر قرار باشد به خیر برسیم و نیکو شویم، تنها از طریق خیر مطلق (خداوند) تحقق می‌یابد: «خیر این است که به خدا تعلق داشته باشیم؛ از او اطاعت کنیم؛ با فروتنی با او در انجام عدالت و محبت رفتار کنیم» (میکاه ۶: ۸). بنابراین پاپ معتقد است که تنها از طریق خداوند - که تنها خیر است - می‌توان به کمال رسید (Paul II, 1993, p.11). مرد ثروتمند با رعایت همهٔ احکام نشان می‌دهد که به‌تنهایی قادر به برداشتن گام بعدی برای کمال نیست. پس مرحلهٔ اول برای کمال، توجه دادن عقل انسان به خیر یگانه و خیر مطلق است که عیسی علیه السلام این کار را انجام داد.

از نظر پاپ، برداشتن گام بعدی برای کمال، نیازمند دو مؤلفهٔ دیگر است: یکی آزادی انسان است که از این قسمت کلام عیسی علیه السلام استفاده می‌شود: «اگر می‌خواهی کامل باشی»؛ یعنی لازمهٔ رسیدن به کمال، داشتن اراده برای رسیدن به کمال به‌شکل آزادانه است؛ مؤلفهٔ دوم، هدیهٔ خداوند به‌شکل فیض است که این سخن را از عبارت «بیا دنبالم کن» (متی ۱۹: ۲۱) استفاده می‌نماید (Paul II, 1993, p.17). درواقع رسیدن به کمال، از طریق تنها خیر و خیر برین امکان‌پذیر است. عیسی علیه السلام «تنها خیر» را خداوند متعال معرفی می‌کند و حفظ احکام برای رسیدن به کمال را کافی نمی‌داند. درنهایت توسط خود عیسی علیه السلام در این دعوت، آشکار خواهد شد که برای رسیدن به خداوند - که خیر برین است - باید به‌دنبال ایشان رفت: «بیا مرا دنبال کن» (متی ۱۹: ۲۱) (Paul II, 1993, p.11). می‌توان گفت که همراه شدن با مسیح، همراه شدن با خیر مطلق است و از نظر پاپ، همراه شدن با خیر مطلق راهی است که برای کمال لازم است (Paul II, 1993, p.7).

عقل به کمک نور طبیعی توانایی شناخت خیر را دارد؛ همچنین کلیت لزوم انجام خیر برای رسیدن به کمال و زندگی ابدی را درک می‌نماید. از نظر پاپ، همراه شدن با خیر مطلق راه رسیدن به کمال است؛ اما عقل به‌تنهایی قادر به شناخت خیر مطلق (خیر برین) نیست. اینجاست که عیسی علیه السلام به‌مدد عقل انسان می‌آید و خیر مطلق را معرفی می‌کند. عقل با شناخت خیر مطلق (خداوند)، کلیت لزوم تنظیم افعال انسان را به سوی این خیر مطلق درک می‌نماید؛ اما همچنان برای درک چگونگی جهت‌دهی افعال به سوی این خیر ناتوان است. از این‌رو از نظر پاپ، همراه شدن با خیر مطلق (عیسی)، برای کمال لازم خواهد بود. این امر باعث می‌شود که عقل بتواند افعال خود را برای رسیدن به کمال جهت‌دهی نماید. عقل درنهایت می‌تواند حقیقتی به‌نام لزوم تبعیت و تنظیم اعمال بر اساس خیر مطلق را درک کند و عیسی علیه السلام نیز این درک حقیقت توسط عقل را با دعوت خویش با جملهٔ «بیا مرا دنبال نما» (متی ۱۹: ۲۱) آشکار می‌نماید (Paul II, 1993, p.11).

## ۲-۵. تأثیر عقل بر وجدان

گفته شد که عقل توانایی درک خیر و شر توسط قانون طبیعی را دارد؛ اما به‌نظر می‌رسد که تنها تشخیص خیر و شر و نظم‌دهی افعال به سوی خیر و خیر برین برای دستیابی به کمال، کافی نباشد؛ چراکه ما انسان‌های مختلفی را می‌شناسیم

که با وجود علم به نیک بودن کاری آن را ترک میکنند یا با وجود علم به شر بودن عملی آن را انجام می‌دهند. در درون انسان، علاوه بر وجود قدرت درک خیر و شر، نیاز به محرک و مشوقی برای تحریک به سوی خیر و دوری از شر وجود دارد تا شخص با کمک آن بتواند از مرحله تشخیص عمل، به مرحله انجام عمل برسد. علاوه بر قدرت تشخیص خیر از شر، در اعماق وجود انسان قانونی وجود دارد که نیکی و بدی را به انسان تحمیل نمی‌کند؛ اما انسان را به اطاعت از آن وامی‌دارد، که «وجدان» نامیده می‌شود. پاپ معتقد است که وجدان همیشه انسان را به محبت خیر و دوری از بدی فرامی‌خواند (Paull II, 1993, p.54). صدای وجدان می‌تواند در صورت لزوم با قلب انسان به‌طور خاص صحبت کند که «این کار را انجام دهید و از آن کار اجتناب کنید» (Paull II, 1993, p.54)؛ و از این طریق، الزام درونی به انجام کار نیک و ترک عمل بد برای انسان ایجاد نماید و چون صدای وجدان صدای خداوند و از طرف خداست، درواقع الزام وجدان از اقتدار خداوند سرچشمه می‌گیرد (Paull II, 1998, p.58)؛ لذا التزام به آن ضروری است.

می‌توان گفت که جز پولس، نه در عهد عتیق و نه سایر بخش‌های کتاب مقدس، به موضوع وجدان به‌تفصیل پرداخته نشده است (New Catholic Encyclopedia, 2003, v.4, p.140). درواقع پولس نخستین کسی است که از وجدان مسیحی سخن به‌میان آورد (New Catholic Encyclopedia, 2003, v.4, p.141). پولس وجدان را در پرتو انجیل، «خود» بازتعریف می‌کند (رومیان ۲: ۱۶). بنابراین یکی از مبانی پاپ در بحث وجدان، سخنان پولس است. از نظر پولس، انسان به لطف وجدان خود می‌تواند کیفیت اخلاقی را، نه تنها در اعمال بیرونی خود، بلکه در انگیزه‌ها و نیت‌های پنهان و آشکار خود تشخیص دهد (Marian Machinek, 2017, p.4). عقل از طریق قانون طبیعی که به‌وسیله آن خیر و شر شناخته می‌شود، خواسته‌های جهانی خیر اخلاقی را شناسایی می‌نماید؛ اما این شناخت به‌گونه‌ای کلی است؛ وجدان از طریق قضاوت خود، حکمی عملی درباره اعمال این قانون طبیعی و متعلق شناخت آن در موردی خاص صادر می‌نماید؛ به این معنا که حکم می‌کند که در یک موقعیت عینی و خاص، متعلق قانون طبیعی را که از طریق عقل شناخته شده است - مثلاً اکنون باید در این موقعیت نیکی کرد و از بدی دوری نمود - اعمال نماید (Paull II, 1993, p.59). حال که وجدان حکم می‌نماید که باید فلان قانون عقل را در این مورد خاص جاری نماید، درواقع آنچه به‌وسیله قانون عقل در مورد خیر و شر فهمیده می‌شود، با حکم وجدان تبدیل به یک دستور درونی برای فرد در موردی خاص می‌شود (Paull II, 1993, p.59).

تأثیر عقل بر کمال انسان از طریق وجدان به این شکل است که خیر واقعی شخص از طریق موافقت آن خیر با کمال و سعادت شخص که «حکمت» اقتضای آن را دارد، توسط عقل تشخیص داده می‌شود و این عقل است که خیر یا شر بودن عمل را شناسایی می‌نماید. وجدان از طریق داوری‌های خود، الزام درونی به انجام کار نیک یا ترک عمل بد را ایجاد می‌نماید. وجدان برای داوری نیاز به شناخت خیر و شر دارد که این امر توسط عقل شناسایی می‌شود و می‌توان گفت که «عقل داوری‌های وجدان را بر اساس موافقت با خیر واقعی شخص، که حکمت آن را خواسته است، تنظیم می‌نماید» (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۴۹۵) و وقتی که عقل خیر یا شر عملی را در قالب قانون تشخیص داد، به‌محض این تشخیص، وجدان به الزام آن داوری می‌نماید (Paull II, 1993, p.59).

### ۳. بررسی و نقد نقش عقل در کمال انسان از نظر پاپ

پاپ مدعی است که علاوه بر ایمان، عقل نیز در رسیدن به کمال نقش آفرین است. از منظر آگوستین، قوای طبیعی انسان مانند عقل و اراده، به علت گناه نخستین، توانایی رساندن انسان به رستگاری را ندارند (آگوستینوس، ۱۳۸۱، ص ۳۰۸)؛ چراکه عقل انسان مصون از انحراف و اشتباه نیست (ژیلسون، ۱۳۶۶، ص ۶۶). شورای ترنت به عدم توانایی انسان برای از میان بردن گناه نخستین اذعان دارد (General Council of Trent, 1848, p.21). همچنین اراده انسان ضعیف می‌شود و با این اراده نمی‌توان رستگار شد (نونان و قربی، ۱۳۹۷، ص ۸۴). پس، از نظر آگوستین، انسان با عقل طبیعی توانایی تغییر سرنوشت خود و رسیدن به کمال را ندارد. از نظر وی، تنها راه نجات، از طریق فیض است؛ اما پاپ در رویکردی مخالف با آگوستین معتقد است که عقل طبیعی نقش قابل توجهی در رسیدن به کمال انسان ایفا می‌کند. از نظر او، عقل در رسیدن به حقیقت هم‌تای ایمان است و شناخت نظری خداوند و صفات حضرتش توسط عقل امکان‌پذیر می‌باشد. از سوی دیگر، زمینه‌های ایمان توسط عقل تبیین می‌شود. پاپ در میان دو دیدگاه ایجابی و سلبی درباره قدرت عقل در شناخت خداوند، جانب آکویناس و شورای دوم واتیکانی را می‌گیرد. مسیحیت کاتولیک ایمان را برای نجات لازم می‌شمارد (Pius, 1872, p.14) و از سوی دیگر، خاستگاه ایمان را فیض و عطای الهی می‌داند؛ یعنی ایمان فضیلتی الهی تلقی می‌شود (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۵۰۱). اگر ایمان فضیلتی الهی و اعطایی است، در این صورت، انسان و قوای طبیعی او - از جمله عقل - کمترین تأثیر را بر ایمان خواهند داشت؛ لذا به نظر می‌آید که دیدگاه آگوستین مبنی بر عدم تأثیر غیر فیض - از جمله عقل - در کمال، بر کرسی می‌نشیند. در این صورت، سخن آکویناس و پاپ درباره توانایی تأثیر عقل در ایمان و کمال چگونه توجیه می‌شود؟ برای برون‌رفت از این اشکال، پاپ از دیدگاه آکویناس در این مسئله پیروی می‌کند. آکویناس ایمان را به دو گونه اعطایی (فضیلت الهی) و اکتسابی تقسیم می‌نماید. اگر ایمان اعطایی باشد، در این صورت جزء فضایل الهی است؛ اما گونه دوم ایمان از نظر آکویناس، اکتسابی است. وی ایمان اکتسابی را قابل افزایش و کاهش می‌داند. آکویناس ایمان اکتسابی را مبتنی بر دو عنصر عقل و اراده ذکر می‌کند: «آکویناس با ربط عقل و اراده به عنوان دو فاعل قابل تصور برای فعل ایمان، یعنی باور کردن، کاهش و افزایش ایمان را ملموس و منطقی جلوه می‌دهد» (سهرابیان و حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۹۷، ص ۱۳-۱۴). از نظر آکویناس، ایمان اکتسابی اگر از عقل نشئت بگیرد، متأثر از میزان یقین، کم یا زیاد می‌شود؛ به این معنا که هرچه یقین بیشتر باشد، ایمان به میزان درجه یقین یا رسیدن به حقیقت، افزون‌تر خواهد بود؛ لذا ایمان او با ثبات بیشتری خواهد بود (سهرابیان و حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۹۷، ص ۱۳-۱۴). می‌توان گفت که مدعای پاپ مبنی بر اینکه عقل زمینه و بستر ایمان را فراهم می‌نماید، با این نظر آکویناس هماهنگ است و در واقع رهاورد کامل‌تر شدن ایمان، کامل‌تر شدن انسان خواهد بود؛ و این عقل است که سبب این کمال می‌شود؛ اما باید توجه نمود که اصول ایمانی، از جمله تثلیث، تجسد و فدیة، فراتر از درک عقل طبیعی‌اند: «البته ایمان از نظر کلیسا به قصد فهم محتوای وحی الهی با عقل طبیعی نیست؛ بلکه ایمان به اعتبار مرجعیت خدایی است که حقیقت را برای انسان آشکار می‌کند؛ چراکه «خدا نه گمراه می‌کند و نه گمراه می‌شود»» (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۸۴).

رویکرد پاپ در بخشنامه عقل و ایمان، مبتنی بر نشان دادن جایگاه عقل و همتایی آن با ایمان است (Paul II, 1998) وی معتقد بود که از طریق عقل می‌توان اصول ایمانی را جهانی و همگانی نمود. اشکال مطرح در اینجا این است که از نظر پاپ، چون عقل قابلیت درک امور ایمانی همچون تثلیث و راز تجسد را ندارد و محتوای ایمان، از جمله راز تثلیث و تجسد، از امور مافوق‌طور و کارکرد عقل است، از این جهت برای ایمان به آنها به حجیت و مرجعیت خداوند استناد می‌شود، نه استدلال عقلی (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۸۴).

اولاً آیا عقل برای هدایت بشر حجیت و مرجعیت دارد یا خیر؟ از نظر پاپ، عقل در اثبات خداوند و صفاتش کارآمد است. در این صورت، اگر این مرجعیت و حجیت را برای عقل پذیرا باشیم و استدلال عقلی را برای همه انسان‌ها قابل پذیرش بدانیم، نشانگر نوعی مرجعیت ذاتی برای انسان‌ها خواهد بود. پس اصول ایمانی نیز باید به شکل حداکثری بر عقل استوار باشند تا بتوان آنها را به صورت جهانی عرضه نمود؛ درحالی‌که حجیت عقل در مذهب کاتولیک الزاماً به معنای درک متعلق امر مورد نظر نیست؛ بلکه می‌توان به استناد و مرجعیت نور عقل فراطبیعی نیز ركون و استناد کرد و بدون فهم و درک متعلق امر مورد نظر، آن را تصدیق نمود. این تفاوت در آموزه‌های خارج از طور عقل مسیحیت، مانند تثلیث یا تجسد دیده می‌شود. این رویکرد نشان‌دهنده نوعی تقسیم در اعتبار عقل است و اصل حجیت عقل را زیر سؤال می‌برد.

ثانیاً برای توجیه مرجعیت خداوند نیز از استدلال عقلی استفاده شده است: «زیرا خداوند نه گمراه می‌شود، نه گمراه می‌کند» (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۸۴). اساس این سخن مبتنی بر استدلال عقلی است. اگر عقل این گزاره را نپذیرد، مرجعیت خداوند اثبات نمی‌شود، چه رسد به اصول ایمانی. حاصل آنکه عقل از نگاه پاپ، هرچند همتای ایمان تلقی شده است؛ اما این همتایی ادعایی قابل اثبات و دفاع نیست و امکان جهان‌شمولی اصول ایمانی توسط عقل طبیعی - که مورد ادعای پاپ است - قابل دفاع نیست.

شناخت خیر، از لوازم رسیدن به کمال است. عقل انسان با شناخت خیر، که متعلق وعده‌های سعادت است، راه را برای طی نمودن مسیر کمال هموار می‌نماید. نظر پاپ در مورد توانمندی عقل بر شناخت خیر، قابل قبول است؛ چراکه قانون طبیعی‌ای که خداوند در درون انسان خلق نموده، این اقتضا را دارد؛ اما از نظر انسان‌شناسی مسیحی، این ادعا قابل تأمل و تردید است؛ چراکه عقل انسان به علت گناه نخستین ضعیف شده و به گناه و فساد تمایل نموده است و دارای طبیعت کهنه (Old nature) شده که همان سرشت هبوط یافته اوست که جسد گناه است و اسیر گناه (رومیان ۶: ۶). سرشت قدیمی باعث شده است که هیچ خوبی و نیکی در انسان وجود نداشته باشد و حتی به‌رغم وجود آرزوی خوبی، بازهم اجازه عمل به خیر و نیکی را به انسان نمی‌دهد (رومیان ۱۷: ۱۸). حتی به تعبیر پولس، به سبب این طبیعت قدیمی، هیچ‌کسی نیست که نیک باشد (افسیسیان ۲: ۱). حال منظور پاپ از اینکه انسان خیر را با قانون طبیعی درونی درک می‌نماید، کدام انسان است؟ اگر انسان پس از هبوط و پیش از مسیح است، که در این صورت انسان فاقد چنین توانی است؛ اما اگر منظور، انسان پس از ایمان به مسیح است، درست است که چون مسیح

نور و روشنایی است (Paul II, 1993)، انسان با ایمان به او تولد تازه می‌یابد و از طبیعت جدید و نو برخوردار می‌شود (قرن‌تینان ۵: ۱۷)، اما این امر مدعای پاپ را ثابت نمی‌کند؛ چراکه سخن در توان عقل طبیعی انسان است، نه عقل متأثر از ایمان به مسیح. بنابراین عقل پیش از ایمان به مسیح توانایی درک خیر را نخواهد داشت.

آکویناس معتقد است که امر واحد نمی‌تواند متعلق علم و عقیده قرار گیرد؛ همچنین امر واحد نمی‌تواند متعلق ایمان و علم قرار گیرد؛ مثلاً می‌شود که انسان به واحد بودن خدا علم برهانی پیدا نماید، ولی نمی‌تواند ایمان به خدا پیدا کند؛ یا می‌تواند به خدا ایمان آورد، اما نمی‌تواند به آن علم پیدا کند؛ یعنی آنچه متعلق ایمان است، نمی‌تواند در عین حال متعلق علم قرار گیرد؛ چراکه اقتضای حقیقت علم این است که متعلق علم، احتمال وجود مقابل آن ممتنع نیست و مقتضای حقیقت عقیده و متعلق ایمان به اعتبار یقینی که در ایمان است، امتناع نقیض آن معتبر است (Aquinas, 1963, v.31. p.27) بنابراین از نظر آکویناس، آنچه متعلق ایمان است نمی‌تواند متعلق علم قرار گیرد و برعکس. در اینجا به نظر می‌رسد شناخت و علمی که توسط عقل طبیعی درک می‌شود، نمی‌تواند متعلق ایمان قرار گیرد. در این حالت این اشکال پیش می‌آید که به گفته پاپ، ایمان و عقل همتای هم در شناخت حقیقت‌اند. اگر حقیقت باعث نجات است و این شناخت صرفاً معرفتی ناشی از حس باشد و در عرصه ایمان ورود نکند، نمی‌تواند کمال‌آفرین باشد؛ از سوی دیگر نیز آنچه از حقیقت به شکل امور ایمانی به وسیله ایمان درک می‌شود، چگونه می‌تواند بر طرف‌کننده ضعف معرفتی انسان در امور مربوط به عقل طبیعی باشد. آنجایی که عقل طبیعی مفهوماً خیر را درک می‌نماید و مصداق آن از طریق ایمان درک می‌شود، در این صورت، نه آن بعد معرفتی ناشی از عقل قابلیت تعلق به ایمان را دارد و نه آن معرفت ایمانی قابلیت تعلق به علم را دارد. در این صورت، طبق فرض مسیحیت، عقل طبیعی بدون ایمان (دست‌کم در قسمتی که ناشی از علم است)، قابلیت کمال را نخواهد داشت.

پاپ معتقد است که خیر برین (خداوند متعال) نیز از اموری است که عقل انسان بر اساس قانون ابدی توانایی درک آن را دارد. اشکالی که به درک خیر توسط عقل وارد است، اینجا نیز وارد می‌شود. اساساً عقل که تحت تأثیر گناه نخستین بوده و نسبت به درک خیر ناتوان است، چگونه می‌تواند شناختی از خیر مطلق داشته باشد؛ اشکال نشود که پس چگونه در مطلب بالا گفته شد که عقل می‌تواند خدا و اوصافش را بشناسد؛ چراکه در آنجا سخن در شناخت خداوند از طریق قانون علیت و از راه معلول و مخلوق به علت و خالق است، که در توان عقل است؛ چراکه عقل وجود معلول بدون علت نخستین را به علت دور یا تسلسل تا بی‌نهایت محال می‌داند؛ لذا ضرورتاً به علت نخستین می‌رسد (ر.ک: حلی، ۱۴۳۰ق، ص ۳۹۲)؛ اما در مورد درک خیر مطلق و خیر برین به وسیله عقل، نمی‌توان آن را مانند علیت استنتاج نمود. «خیر» مفهوم ثانی فلسفی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۹۹) و عقل می‌تواند از رابطه بین دو امر و نیک بودن یکی برای دیگری، مفهوم خیر را انتزاع نماید؛ اما مفهوم خیر به شکل تسلسل یا دور قابل استناد به خیر مطلق نیست؛ لذا عقل به تنهایی و بدون کمک وحی نمی‌تواند خیر را منحصرأ در خدا بداند. از این رو می‌بینیم که عیسی علیه السلام برای جوان ثروتمند توضیح می‌دهد که «تنها خیر، خداست». به نظر می‌آید که عقل دست‌کم خیر بودن خداوند را تصدیق نماید؛ اما درک

خیر مطلق و تنها خیر بودن خداوند برای عقل بدون بیان الهی قابل حصول نیست. پاپ با استناد به کتاب مقدس معتقد است که عقل انسان به شکل مبهم در جست‌وجوی خداوند متعال است: «عقل طبیعی انسان به دنبال حقیقت - نخستین - است، بدون آنکه بداند چیست» (اعمال ۱۷: ۲۳). بنابراین عقل - هم از نظر بداهت و هم از نظر مصداق - نمی‌تواند خدا را به عنوان خیر مطلق بشناسد و در اینجا به بیان وحی یا مکاشفه نیاز دارد.

از نظر پاپ، صدای وجدان مانند ندای خداوند در درون انسان است و قضاوت‌های وجدان از این جهت لازم‌الاجراست که از اقتدار و مرجعیت حکم خداوند سرچشمه می‌گیرد (Paul II, 1993, p.58). عقل داور‌های وجدان را بر اساس موافقت با خیر واقعی‌اش که حکمت آن را خواسته است، تنظیم می‌نماید. داورى وجدان بر اساس عقل صورت می‌گیرد (راتزینگر، ۱۳۹۳، ص ۴۹۵)؛ اما پولس وجدان را به عنوان داور خطاناپذیر نمی‌پذیرد (اول قرن‌تین ۴: ۴)؛ بلکه آن را به عنوان یک قوه بسیار حساس روح انسانی می‌داند که باید آن را تغذیه کرد و توسعه داد؛ لذا تصمیم وجدان نباید «خودکفا، مطلق و قطعی» در نظر گرفته شود (Marian Machinek, 2017, p.4).

بنابراین نباید قضاوت‌های وجدان را مطلق و قطعی دانست و به نوعی خودبستگی در وجدان قائل شد. گفته شد که طبق انسان‌شناسی مسیحی، عقل انسان بعد از هبوط توانایی درک خیر را از دست می‌دهد و وجدان نیز داور‌هایش را بر اساس عقل تنظیم می‌کند. در این صورت، اگر عقل توانایی تشخیص صحیح خیر را نداشته باشد، بر صحت داور‌های وجدان نیز تأثیر خواهد گذاشت.

البته پاپ این مطلب را قبول دارد که وجدان انسان نیاز به توسعه و تغذیه دارد؛ چراکه وجدان به علت جهل دچار خطا و اشتباه می‌شود. از این رو انسان باید وجدان پاک داشته باشد (اول تیموتائوس ۱: ۵). انسان برای داشتن این وجدان پاک باید به دنبال حقیقت برود و باید مطابق با همان حقیقت قضاوت کند (Paul II, 1993, p.62). برای تحقق این امر لازم است که هر فردی وجدان خود را در پرتو حقیقت عینی، که همه می‌توانند بدانند و هیچ‌کس از دانستن آن منع نمی‌شود، شکل دهد (Paul II, 1991, p.8). بنابراین به علت عدم امکان تشخیص خیر و به تبع آن، خیر مطلق توسط عقل انسان هبوط یافته و جهل ناشی از گناه ذاتی انسان، نمی‌توان به عقل و قضاوت‌های آن - که در وجدان نمود پیدا می‌نماید - اعتماد چندانی نمود. از این رو پاپ به پیروی از پولس معتقد است که وجدان باید توسط روح القدس تأیید شود (ر.ک: رومیان ۹: ۱) و از این طریق توسعه یابد و تغذیه شود (Paul II, 1993, p.62).

عقل طبیعی انسان قوانین طبیعی‌ای را که نیازهای زیستی و متناسب با شأن انسان است، درک می‌کند. این مقدار از تأثیر عقل در کمال انسان، که مربوط به رابطه انسان با جهان و مخلوقات است، بر اساس مبانی انسان‌شناسی پاپ قابل قبول است؛ چراکه عقل با وجود محدودیت و تیره شدن، توانایی درک خیر را ندارد؛ مگر این مقدار از آن، که اینجا ذکر شده است؛ و اگر این را بپذیریم، عقل در بعد کمال و یافتن قداست پیشین می‌تواند میان خود و طبیعت و بندگان روابط را تنظیم کند که این بعد بیرونی قداست نخستین است.

پاپ معتقد به همتایی عقل با ایمان در صعود به حقیقت است. هرچند وی کتاب تکوین را توسط عقل قابل شناخت می‌داند و نقطه تلاقی دو معرفت علمی و ایمانی را در وحدت خدای تکوین و خدای نجات‌بخش می‌بیند، اما این سؤال همچنان مطرح خواهد بود که آنچه از معرفت علمی به‌دست می‌آید، نمی‌تواند در ایمان ورود کند و بر آن تأثیر بگذارد و آنچه جزء امور ایمانی است، نمی‌تواند جبران ضعف معرفت علمی را نماید. بنابراین مدعای پاپ نسبت به همتای ایمان و عقل، اگرچه نسبت به شناخت حقیقت صادق باشد، در مورد نقش عقل در کمال مصداق نمی‌یابد.

پاپ و شورای دوم واتیکان سعی در نشان دادن برجستگی و جایگاه ویژه عقل در این مذهب داشتند. عقل در بعد طبیعی کارآمد خواهد بود؛ اما به‌علت تنگناهای انسان‌شناسی موجود در این مذهب، عقل در کمال انسان نقش اصلی را به‌عهده نگرفته است. در این صورت، ادعای پاپ مبنی بر اینکه آموزه‌های ایمانی اگر بخواهد جهانی و همگانی شود و از تحریف و خرافه مصون بماند، باید عقلانی و مستدل شود، در مورد کمال انسان مصداق پیدا نخواهد کرد.

### نتیجه‌گیری

پاپ عقل را همتای ایمان در شناخت حقیقت می‌داند. عقل در ساحت شناخت مبدأ و صفاتش و زمینه‌سازی ایمان در کمال انسان مؤثر است. پاپ به‌پیروی از آکویناس معتقد به دو نوع ایمان است که عبارت‌اند از: ایمان اعطایی و ایمان اکتسابی. تأثیر عقل در ایمان اکتسابی از طریق شناخت مبدأ و صفاتش باعث ایجاد کمال در انسان می‌شود. برای کمال، تنها شناخت گزاره‌های عقلی یا ایمانی کافی نیست و به نوعی وفاداری نیاز است که خود را در قالب زندگی اخلاقی، که پاسخ مؤمنان به نقشه نجات خداوند است، نشان می‌دهد. برای زندگی اخلاقی و کمال، نیاز به شناخت خیر است که از طریق عقل امکان‌پذیر است. خیر برین نیز مفهوماً توسط عقل درک می‌شود. در مرحله التزام درونی به خیر نیز وجدان وجود دارد که عقل داورهای وجدان را تنظیم می‌کند. همچنین عقل لزوم تنظیم اعمال بر اساس خیر برین را درک می‌کند.

عقل انسان پس از هبوط به‌علت گناه نخستین، تیره و اراده او ضعیف شده است؛ در این صورت، توانایی شناخت خیر را ندارد؛ پس طبیعتاً مفهوم خیر و خیر برین را نمی‌تواند تشخیص دهد. در مرحله وجدان نیز چون فاقد شناخت درست خیر است، داورهای وجدان را نمی‌توان به‌سوی خیر تنظیم نماید.

کمال، بازیابی قداست نخستین انسان است که هماهنگی درونی با خالق و بیرونی با مخلوقات است. انسان به‌وسیله عقل طبیعی می‌تواند به شناخت مبدأ و صفاتش برسد؛ اما این اشکال اساسی همچنان مطرح است که معرفت علمی نمی‌تواند در امور ایمانی تأثیر بگذارد؛ پس شناخت عقلی خدای اوصافش و همچنین زمینه‌سازی ایمان نمی‌تواند در کمال تأثیر چندانی بگذارد. بیشترین تأثیر عقل در بازیابی قداست نخستین، مربوط به بعد هماهنگی برونی (با مخلوقات) است. عقل و ایمان، برخلاف ادعای پاپ، همتا نیستند و مرجعیت منتسب به خداوند نیز مبتنی بر عقل است. جهان‌شمولی آموزه‌های ایمانی، با توجه به خارج از توان عقل طبیعی بودن، امکان جهانی شدن آنها را به‌وسیله عقل طبیعی نمی‌دهد. ادعای پاپ مبنی بر عقلانی نمودن آموزه‌های ایمانی مسیحیت برای جهانی شدن، دست‌کم در مورد کمال صدق نمی‌کند.



## منابع

کتاب مقدس.

آغوستینوس (۲۰۰۷). *مدینة الله*. ترجمه الخور اسقف یوحنا الحلو. بیروت: دارالشرق.

آگوستینوس، (۱۳۸۱) / *اعترافات*. ترجمه سایه میثمی. تهران: سپهروردی.

توانا، محمدعلی و قربی، سیده سکینه (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی انسان‌شناسی آیت‌الله مطهری و سنت آگوستین.

*الهیات تطبیقی*، ۹(۱۹)، ص ۷۹-۹۰.

حلی، حسن بن یوسف (۱۴۳۰ق). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

راتزینگر، جوزف (۱۳۹۳). *تعالیم کلیسای کاتولیک*. ترجمه احمدرضا مفتاح، حسن قنبری و حسین سلیمانی. قم:

انتشارات ادیان و مذاهب.

ژیلسون، اتین (۱۳۶۶). *روح فلسفه قرون وسطی*. ترجمه علیمراد داوودی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سر و پالی راد، اکریشنال (۱۳۷۶). *تاریخ فلسفه شرق و غرب*. ترجمه جواد یوسفیان. تهران: نشر انقلاب اسلامی.

سهرابیان پاریزی، محمد و حسینی قلعه‌بهمن، سیداکبر (۱۳۹۷). رشد و تحول ایمانی در پرتو فضایل از دیدگاه

علامه طباطبائی و توماس آکویناس. *معرفت ادیان*، ۹(۳۵)، ص ۲۵-۷.

المسکین، الاب متی (۱۹۹۰). *شرح انجیل القديس یوحنا*. قاهره: دیر القديس انبا.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). *آموزش فلسفه*. تهران: چاپ و نشر بین‌الملل وابسته به انتشارات امیرکبیر.

مک‌گراث، آلیستر (۱۳۹۲). *درس‌نامه الهیات مسیحی*. ترجمه محمدرضا بیات و دیگران. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

هینلز، جان راسل، (۱۳۸۵). *راهنمای ادیان زنده*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. قم: بوستان کتاب.

Augustine. (2007). *City of God*. Translated by Al-Khour Assef Yuhanna Al-Halou. Beirut: Dar Al-Sharq.

Augustine. (2002/1381 SH). *Confessions*. Translated by Saeedeh Mithami. Tehran: Sohravardi.

Tavana, Mohammad Ali & Ghorbi, Seyyedeh Sakineh. (2018/1397 SH). Comparative Study of Anthropology of Ayatollah Motahari and Saint Augustine. *Applied Theology*, 9(19), 79-90.

Al-Hilli, Hasan ibn Yusuf. (1430 AH). *Kashf al-Murad fi Sharh Tajrid al-Itiqad*. Qom: Islamic Publishing House.

Ratzinger, Joseph. (2014/1393 SH). *Teachings of the Catholic Church*. Translated by Ahmadreza Meftah, Hassan Qanbari, and Hossein Soleimani. Qom: Religions and Denominations Publishing.

Gilson, Etienne. (1988/1366 SH). *The Spirit of Mediaeval Philosophy*. Translated by Alimorad Davoudi. Tehran: Academic and Cultural Publishing.

Sarve Pali Raad, Krishna. (1997/1376 SH). *History of Eastern and Western Philosophy*. Translated by Javad Yousofian. Tehran: Islamic Revolution Publishing.

Sohrabian Parizi, Mohammad & Hoseini Qalehbeman, Seyed Akbar. (2018/1397 SH). Faith Growth and Development in the Light of Virtues from the Perspective of Allama Tabataba'i and Thomas Aquinas. *Ma'rifat-e Adyan*, 9(35), 7-25.

- Al-Meskin, Abba Matta. (1990). *Exegesis of the Gospel According to St. John*. Cairo: Monastery of Saint Anba.
- Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi. (2004/1383 SH). *Teaching Philosophy*. Tehran: International Publishing and Printing affiliated with Amir Kabir Publishing.
- McGrath, Alistar. (2013/1392 SH). *Christian Theology: An Introduction*. Translated by Mohammadreza Bayat and others. Qom: University of Religions and Denominations.
- Hinnells, John Russell. (2006/1385 SH). *Guide to Living Religions*. Translated by Abdul Rahim Gawahi. Qom: Bustan Kitab.

## English

- Aquinas, Thomas. (1963). *Summa Theologiae*. Translated by Kevin D. O'Rourke, O.P. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dei Verbum. (18 November 1965). *Dogmatic Constitution on Divine Revelation, Vatican II*. Liturgical Press. Collegeville, Minnesota.
- General Council of Trent. (1848). *The Canons and Decrees of the Sacred and Ecumenical Council of Trent*. Edited and translated by J. Waterworth. London: Dolman.
- Leo XIII. (1879). *Aeterni Patris Encyclical Letter of Pope Leo XIII on The Restoration of Christian Philosophy*. (August 4, 1879). Vatican.
- Machinek, Marian. (2017). *The Potential Relevance of Paul's Understanding of Conscience for Today's Fundamental Moral Theology*. Religions, 8. Department for Theology, University of Warmia and Mazury, Poland.
- New Catholic Encyclopedia. (2003). Second Edition. Vol. 11, *Pau-Red*. Washington, D.C.: The Catholic University of America.
- John Paul II. (1991). *Message of His Holiness Pope John Paul II for the XXIV World Day of Peace, Respect the Conscience of Every Person*. (1 January 1991). Vatican.
- John Paul II. (1993). *Veritatis Splendor*. (6 August 1993). Vatican.
- John Paul II. (1998). *Encyclical Letter Fides et Ratio*. London: Catholic Truth Society.
- Vatican Council. (1872). *Acta et Decreta Sacrosancti Oecumenici Concilii Vaticani in Quatuor Prioribus Sessionibus*. Rome: Published by Impensis Poulini Lazzarini.
- Twomey, J. E. (1958). *The General Notion of the Transcendentals in the Metaphysics of Saint Thomas Aquinas* (Catholic University of America Philosophic Studies 195). Washington: University Press.